



فعل و زمان در داستان های قرآن*

دکتر بکری عبدالکریم**
ترجمه محمد حسن معصومی

سبک های بیانی قرآن کریم، ساختارهای زمانی خاصی دارد که لغت شناسان و مفسران کم تر بدان می پردازند. از این رو این پژوهش سعی دارد با نگرش به دلالت معنایی زمان صیغه های گوناگون افعال، بُعد زمانی و دلالت های خاص آنها را ضمن در نظر گرفتن بافت کلی گفتار قرآن مورد بررسی قرار دهد.

هرچند پژوهش های لغت شناسانه، به بررسی بُعد زمانی در زبان عربی می پردازد، اما این پژوهشها همچنان از سطح جمله فراتر نرفته است. بدین سبب نمی تواند به خوبی روشن کند که زمان نقش خود را در ترکیب و بافت کلی کلام چگونه ایفا می کند.

شاید مهم ترین چیزی که بتوان بر کارشناسان لغت پژوهی خرده گرفت، این است که آنها از «زمان داخلی» غفلت کرده اند، در حالی که زمان داخلی - که در سطور آینده روشن خواهد شد - در صیغه های مفرد و مرکب افعال جاری است و در ارایه مفهوم زمانی افعال تأثیر دارد.

از این رو برعهده این پژوهش است تا هنگام بررسی بافت لغوی قرآن، پیوند میان دو گونه زمانی؛ یعنی زمان داخلی و زمان خارجی را تبیین کند.

پیش از آنکه درنگی کوتاه درباره دلالت صیغه های افعال در قصه های قرآنی و چگونگی آن به ویژه در بُعد زمانی داشته باشیم، این نکته را یادآور می شویم که ساختار داستانی قرآن ممکن است با دیگر داستان هایی که منتقدان، ویژگی های آن را مشخص می کنند در مواردی هماهنگی و در موارد دیگری اختلاف داشته باشد. در عین حال بدون در نظر گرفتن موارد تشابه و اختلاف، داستان های قرآن کیفیت هنری خود را به عنوان یک ارزش قرآنی اعجاز آمیز حفظ می کند. اما آنچه که در آن تردیدی نیست، این است که دقت در کیفیت به کارگیری افعال در قصه های قرآن و توجه به هدف و غایتی که از به کارگیری افعالی این گونه مد نظر است، انسان را به مجموعه ای از معانی ثانویه ای که در متن داستان قرآن آمده است، متوجه می کند.

گفتنی است هرچند برداشتی که ما اینک از شناخت «مفهوم زمان» در افعال قرآن داریم اندکی غریب می نماید، اما انتزاعی و دور از واقعیت نیست، زیرا این پژوهش به معانی و مفاهیم مشهور لغوی و قرآنی، مطابق آنچه در کتاب های تفسیر و کتاب های قراءات و معانی قرآن آمده است، عنایت دارد، ضمن اینکه فراین مربوط به نص قرآنی و شرایطی که نص قرآن در آن نازل شده را از کتاب های شأن نزول و نظایر آن الهام می گیرد.

پیشگ

صحنه پردازی، با بهره گیری از گفت و گو

۱. پرداخت صحنه ها با بهره گیری از گفت و گو که تصاویری از رویدادهای رستاخیز را به معرض نمایش می گذارد. در خلال این گفت و گو صیغه های افعال نقش خود را در رنگ آمیزی صحنه ها ایفا می کنند. این ها صحنه های بلاغی و بدیعی هستند که الهام بخش آدمی می شوند. گویی هم اینک این صحنه ها در برابر دیدگان ما روی می دهد. آن چه پیش چشم ما رخ می دهد، همه از پرتوی «بُعد زمانی» جدیدی است که قرآن به «فعل» بخشیده است. این دلالت جدید، خواننده را در آن واحد با زمان حال و آینده پیوند می دهد. اکنون این صحنه از احوال دوزخیان را به تماشا می نشینیم که چگونه زمان در بستر نهاد آدمی حرکت می کند، تا او حال را برپال آینده بنشاند.

خداوند در سوره اعراف می فرماید: «قال ادخلوا فی ام قد خلت من قبلکم من الجن و

الإنس في النَّارِ كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتَ آخْتِهَا حَتَّى إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعاً قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لَأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ ضَلُّوْنَا فَأَتَهُمْ عَذَابٌ أَلَمٌ مِّنَ النَّارِ، قَالَ لِكُلِّ ضَعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ. وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ لَأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» (اعراف، ۳۸/۷، ۳۹)

در میان امت هایی از جنّ و انس، که پیش از شما بودند، داخل شوید. هربار که امتی [در آتش] درآید، همکیشان خود را لعنت کند، تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند؛ [آنگاه] پیروانشان درباره پیشوایانشان می گویند: پروردگارا، اینان ما را گمراه کردند، پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده. [خدا] می فرماید: برای هر کدام [عذاب] دو چندان است ولی شما نمی دانید.

و پیشوایانشان به پیروانشان می گویند: شما را بر ما امتیازی نیست. پس به سزای آنچه به دست می آورید عذاب را بچشید.

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبِكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاذْنُ مَوْذَنٍ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (اعراف، ۲۴/۷)

و بهشتیان، دوزخیان را آواز می دهند که ما آنچه را پروردگاران ما به ما وعده داده بود درست یافتیم، آیا شما [نیز] آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.

«وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (اعراف، ۵۰/۷)

و دوزخیان، بهشتیان را آواز می دهند که: از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید. می گویند: خدا آنها را بر کافران حرام کرده است.

در این آیات، افعال قال، لعنت، آذَرکُوا و نادى، برای نشان دادن زمان آینده ای که در حکم گذشته است، با صیغه گذشته بیان شده اند. اما گویی این زمان «آینده» نیست، بلکه اتفاق افتاده و در حکم «گذشته» است. در این موارد، هدف از بیان صیغه ماضی، تلقی حوادث آینده است، با این عنوان که در گذشته رخ داده است. به کارگیری چنین «هنری»، اشاره به این نکته ظریف دارد که آن حوادث بی هیچ تردیدی رخ خواهند داد.

ویژگی زمانی که قرآن به فعل ماضی می دهد، به صحنه های روز رستاخیز که هم اینک

در جلو چشمان ما رخ می دهد، محدود نشده است، بلکه این تصویر پردازی تمام هستی، به ماضی بعیدی تبدیل شده است و دوزخیان در حالی که در آتش می گذازند از آن سخن می گویند.

در این باره، آیات دیگری را برای آشنایی بیشتر علاقه مندان به مباحث قرآنی یادآور می شویم:

«وَاذِتَحَاوُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضَّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مَغْنُونُونَ عَنَّا نَصِيحًا مِنَ النَّارِ. قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ. وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لَخِزْنَةُ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ» (غافر، ۴۰/۴۷-۴۹)

و گاهی که پرخاش کنند در آتش، پس ناتوانان به مستکبران می گویند ما پیرو شما بودیم، پس آیا شما بازدارنده بخشی از آتش [دوزخ] از ما هستید؟ مستکبران گویند: همه ما در آن هستیم، به راستی که خداوند در میان بندگان داوری کرده است.

و دوزخیان به نگهبانان گویند: از پروردگارتان بخواهید که روزی از [روزهای] عذاب ما را کاهش دهد.

پیشکش

قرآن زمان های مختلف را به گونه ای درهم می آمیزد تا از این رهگذر صحنه هایی آکنده از جلوه های زیبا و الهام بخش را در معرض دید بیننده قرار دهد. بنابراین فعل های «برزوا» و «قال الذین استکبروا» و «قال الذین فی النار لخرزنة جهنم»، همگی از جنبه لفظی، فعل های «گذشته» هستند، اما روند کلی کلام، ما را به آینده دور رهنمون می سازد؛ یعنی روز رستاخیز، روزی که مستضعفان به مستکبران می گویند: «إِنَّا كُنَّا لَكُمْ (فی الدنيا) تَبَعًا»، آن گاه نگهبانان دوزخ پاسخ می دهند که: «أَو لَمْ تَكُنْ تَاتِيكُم (فی الدنيا) رُسُلَكُم بِالْبَيِّنَاتِ؟ قَالُوا بَلَى» (غافر، ۴۰/۵۰)

آیا این «آینده» است که از «گذشته» سخن می گوید؟ آیا این زمان حال است که با آینده درهم می آمیزد و با گذشته درآینده، در یک نگاه و یک لحظه سخن می گوید.

صحنه دیگری از ساحت قیامت را در سوره زمر، به مشاهده می گذاریم. این صحنه دارای «دو فعل» است که از نظر لفظ و معنی یکسان اند، اما از جهت زمان با یکدیگر متفاوت اند، آن جا که می فرماید: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ

و کسانی که کافر شده اند، گروه گروه به سوی جهنم رانده شوند، تا چون بدان رسند، درهای آن [به رویشان] گشوده گردد و نگهبانانش به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند و به دیدار چنین روزی شما را هشدار دهند؟

«وسیق الذین اتقوا ربهم الى الجنة زمراً حتى اذا جاءوها وفتحت ابوابها» (زمر، ۷۳/۳۹)
و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند، تا چون بدان رسند و درهای آن [به رویشان] گشوده گردد.

چنان که ملاحظه می شود «فتحت» در آیه نخست برآینده دلالت دارد، زیرا این فعل ماضی در راستای سخن از آینده دور، یعنی منزلگاه واپسین بیان شده است. در روز رستاخیز دروازه های دوزخ - آن گاه که کافران به سوی آن رانده می شوند - گشوده خواهد شد. اما همین فعل «فتحت» در آیه دوم برگزیده دلالت دارد، یعنی فعل به لحاظ لفظ و معنی، بیان گر گذشته است، زیرا بنا به گفته مفسران، وقتی مردم به درب های بهشت می رسند آن را گشوده می یابند. در این آیه، «او» بار معنایی ویژه ای را بردوش می کشد و برای این است که فعل را در «گذشته» تثبیت کند و کاملاً ویژه آن زمان قرار دهد و آن را از «فتحت» نخست که برآینده دلالت دارد، متمایز گرداند.

این انتقال پرشتاب که این گونه افعال میان زمان های مختلف انجام می دهند، با چنان سرعتی صورت می پذیرد که ماهیت و حقیقت آن به آسانی قابل دریافت نیست و پژوهشگر تنها می تواند این انتقال را به کندی در ذهن خود مرور کند تا به ارزش زیبا شناختی آن پی برد.

برای انتقال رویداد، خواننده و شنونده، از زمانی به زمان دیگر، صیغه فعل، روی دوره های زمانی تکیه دارد، بی آنکه دیوارهای میان زمان های (گذشته، حال و آینده) حس شود.

این دوره ها، شواهد اساسی هستند که خواننده به وسیله آن به موقعیت زمانی فعل پی می برد، مانند روز رستاخیز در آیه ۹۶ تا ۹۸ سوره هود: «ولقد ارسلنا موسی باياتنا وسُلطان مبین . الى فرعون و ملائجه فاتبعوا امر فرعون وما امر فرعون برشيد . يقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النار وبئس الورد المورود.»

و به راستی، موسی را با آیات خود و حجتی آشکار، به سوی فرعون و سران [قوم] وی فرستادیم، ولی [سران] از فرمان فرعون پیروی کردند، و فرمان فرعون صواب نبود. روز قیامت پیشاپیش قومش می رود و آنان را به آتش درمی آورد، و [دوزخ] چه ورودگاه بدی برای واردان است.

گاهی کلمه «الیوم» در کنار فعل مضارع و بدون ذکر «القیامة» آورده می شود که در این جا بنا به اعتباری که پیش از این ذکر شد می فهمیم، مقصود از «الیوم» همان «یوم القیامة» است و فعل مضارع نیز به آینده نظر دارد، از جمله آنجا که می فرماید:

«یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا وراءکم فالتمسوا نوراً» (حدید، ۱۳/۵۷)

آن روز، مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان [اندکی] برگیریم. گفته می شود: باز پس برگردید و نوری درخواست کنید. و نیز در آیه:

«یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى وما هم بسكارى ولكن عذاب الله شدید» (حج، ۲/۲۲)

روزی که در آن بینید، هر شیر دهنده ای آن را که شیر می دهد [از ترس] فرو می گذارد، و هر آبستنی بار خود فرو می نهد، و مردم را مست می بینی و حال آنکه مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است.

بنابراین، همه فعل های مضارعی که در آیات مذکور آمده اند نه بر حال دلالت دارند نه بر آینده نزدیک، بلکه همگی مخاطب را متوجه رخداد زمانی دوری می کنند که همان روز رستاخیز است و این مهم به یاری قرینه ها یا دوره های زمانی صورت می پذیرد.

۲. از دیگر ویژگی های زمانی داستان های قرآن، این است که در غالب آنها رخدادها در یک سو از گذشته به حال و سپس آینده حرکت می کنند و همین گونه که رویدادها و زمانها از پی هم می آیند، افعال در آن داستانها نیز به همان ترتیب پشت سرهم قرار می گیرند.

البته این مسأله، به مدد حروف ترتیب، یعنی (واو) و (فاء) صورت می پذیرد؛ یعنی «فعل گذشته» ای که در سرآغاز داستان آمده، از «گذشته» ای که در اواسط داستان ذکر شده دورتر است، همین طور فعل های «گذشته» ای که در پایان داستان می آیند در مقایسه با افعال گذشته موجود در میانه داستان، به زمان حال نزدیک تراند. بدین سان افعال نیز در

دلالت هایشان تابع جریان سیال زمان هستند و همسو با جهت زمان حرکت می کنند. هنگامی که داستان آدم علیه السلام و ابلیس را می خوانیم، درمی یابیم که تفاوت نسبی میان فعل های گذشته در داستان با توجه به روند داستان که در سمت و سوی واحد سیر می کند، وجود دارد.

خداوند در سوره اعراف می فرماید:

«ولقد خلقناکم (۱) ثم صورناکم (۲) ثم قلنا (۳) للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا (۴) الا ابليس لم یکن من الساجدين. (۵) قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک، قال (۶) انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقتہ من طین. (۷) قال فاهبط منها فما یكون لک ان تکبر فیها فاخرج انک من الصاغرين. (۸) قال أنظرنی الی یوم یبعثون. (۹) قال إنک من المنظرین. (۱۰) قال فیما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم. ثم لاتیهم من بین یدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمالهم ولا تجد اکثرهم شاکرین. (۱۱) قال اخرج منها مذءوماً مدحوراً لمن تبعک منهم لاملان جهنم منکم اجمعین» (اعراف، ۱۱/۷-۱۸)

و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورتگری شما پرداختیم، آنگاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس [همه] سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی. فرمود: از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوار شدگانی. گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده. فرمود: تو از مهلت یافتگانی. گفت: پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.

فرمود: نکوهیده و رانده، از آن [مقام] بیرون شو، که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پرخواهم کرد.

«فوسوس (۱۲) لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سوءاتهما وقال (۱۳) ما نهاکما ربکمما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدين. وقاسمهما (۱۴) ائی لکما لمن الناصحین. فدلّهما (۱۵) بغرور فلما ذاقا (۱۶) الشجرة بدت لهما سوءاتهما وطفقا (۱۸) یخصفان علیهما من ورق الجنة وناداهما (۱۹) ربّهما ألم انهکما عن تلکما

الشجرة وأقل لكما إن الشيطان لكما عدو مبين . قال (۲۰) ربنا ظلمنا أنفسنا وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنكوننَّ من الخاسرين» (اعراف، ۷ / ۲۰-۲۳)

پس شیطان، آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند؛ و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آنکه [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید؛ پس چون آن دو از [میوه] آن درخت [ممنوع] چشیدند، برهنگی شان بر آنان آشکار شد، و به چسباندن برگ [های درختان] بهشت برخود آغاز کردند؛ و پروردگارشان بر آن دو بانگ برزد. مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است. گفتند: پروردگارا، ما برخویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

ما می‌توانیم به آسانی زمان افعال گذشته را در این آیات مشخص کنیم، به طوری که می‌توانیم بگوییم فعل شماره (۱) بر دورترین زمان گذشته داستان دلالت دارد و فعل شماره (۲۰) که آخرین فعل است، نزدیک‌ترین نقطه به زمان حال را نشان می‌دهد؛ یعنی اگر خواسته باشیم این افعال را به ترتیب بیاوریم، حتماً می‌بایست روال منطقی داستان را مراعات کنیم. بر این اساس، نخستین فعل داستان که فعل «خَلَقَ» است، در دورترین نقطه از زمان گذشته که داستان از آنجا آغاز شده، قرار می‌گیرد، و آخرین فعل داستان «قال» در: «قال فيها تمیون وفيها تموتون» (اعراف، ۷/۲۵) نیز بر دورترین نقطه ای که زمان از آنجا شروع به حرکت کرده است و پیش رفته، دلالت دارد، جز این که پشت سرهم قرار گرفتن الفاظ یا به اصطلاح منتقدان ادبی غرب ENCHAINEMENT، وجود افعال دیگری را که تابع زنجیره متوالی افعال داستان نباشد، نفی نمی‌کند.

اگر داستان یوسف را می‌بینیم که رخدادهای آن وسیر زمانی منطقی بر اساس سیستم کرونولوجی آغاز می‌شود، یعنی با کودکی یوسف آغاز و با فرمانروایی مصر خاتمه می‌یابد، با این وصف همین داستان در بردارنده افعالی است که موقعیت‌های زمانی اش از چارچوب تاریخی که آن داستان مشخص می‌کند، فراتر می‌رود و از ترتیب منطقی افعالی را که در بخش‌های پیشین به آن اشاره کردیم سربرمی‌تابد. هنگامی که به گفت‌وگوی میان یوسف و دو پیشخدمت پادشاه مصر که درباره آینده زندگی خویش از یوسف جو یا می‌شوند، گوش

فرا می دهیم، درمی یابیم که «یوسف» به مرحله زمان ای فراتر از چارچوب داستان اشاره می کند؛ یعنی به این که فردی، نخست از زندان آزاد می شود و به منصب خود باز می گردد و آن دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از سرش تغذیه می کنند. «یا صاحبی السجن أما أحدکما فیسقی ربّه خمرأ واما الآخر فیصلب فتاکل الطیر من رأسه قضی الامر الذی فیہ تستفتیان» (یوسف، ۴۱/۱۲)

ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما به آقای خود باده می نوشاند، و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از [مغز] سرش می خورد. امری که شما دو تن از من جويا شدید تحقق یافت.

در اینجا روشن می شود که دو فعل «یسقی» می نوشاند؛ «یُصلب» به دار آویخته می شود؛ به آینده ای اشاره دارند که در کل داستان، از زمان حال به آیند، جهش دارد؛ و اما فعل «قُضی» تحقق یافت، صرفاً بر زمان آینده دلالت ندارد، بلکه برای این استفاده شده که نکته ای بلاغی را الهام بخش باشد؛ نکته ای که پیامش، گذشته جلوه دادن پیش بینی و نگرش یوسف نسبت به رخدادهای آینده است، به گونه ای که گویی آن رخدادهای عملاً به وقوع پیوسته اند، هرچند این اتفاق هنوز رخ نداده است، لکن چون یوسف، به وقوع آن باور دارد، آن را «وقوع یافته» می انگارد.

این قبیل افعالی که از قطعی بودن وقوع فعل - پیش از رخ دادن آن - خبر می دهند در اصطلاح منتقدان غربی - LEPROLEPSE یا اشراف داشتن نسبت به آینده نامیده می شود. در این زمینه مواردی را می توان در سوره یوسف ذکر کرد، آن جایی که حضرت یوسف خواب فرمانروای مصر را تعبیر می کند؛ و آن سرسبزی و در پی آن خشک سالی را که سرزمین مصر در سال های آینده دچار آن خواهد شد، پیش بینی می کند، قرآن کریم از زبان یوسف ﷺ می فرماید: «تزرعون سبع سنین دأباً فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قليلاً مما تاكلون» (یوسف، ۴۷/۱۲) گفت: هفت سال پی در پی می کارید، و آنچه را درو کردید - جز اندکی را که می خورید - در خوشه اش واگذارید.

در این جا فعل مضارع «تزرعون» می کارید و فعل گذشته «حصدتم» درو کردید از آن سوی حصار داستان فرومی آیند و رخ دادها را در فاصله هفت سال از زمان آینده قرار می دهند. هنگامی که داستان حضرت یوسف را تا پایان می خوانیم، درمی یابیم که فعل «رأیت» دیدم در آیه «أنتی رأیت أحد عشر کوباً والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین» (یوسف، ۴/۱۲)

من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می کنند.

اگرچه در آغاز داستان به صورت فعل آمده است، اما ناظر بر پایان سعادت‌مندانه ای است که ماجرای زندگی یوسف را نشان می دهد. در واقع داستان با خواب یوسف و سجده آفتاب و ماه براو آغاز می شود و با تحقق یافتن رؤیا و سجده برادران و پدر و مادرش در برابر او، به پایان می رسد. یعنی مفهوم و چکیده ای که از این آیه برداشت می شود آن است که:

«من فرمانروای سرزمین مصر خواهم شد، آن گاه که برادرانم از تصمیم خویش در کشتن من پشیمان می شوند و سجده کنان بر خواهند گشت.»

گاهی در ضمن داستان های قرآن وضعیتی پدید می آید که حوادث با چنان شتابی رخ می دهند که صیغه فعل، هیچ گاه و در هیچ صورتی نمی تواند با ساختار ظاهری خود، آن رویداد شتابناک را به تصویر بکشد. در چنین وضعیتی بهترین راه برای بیان سرعت زمان، آنست که فعل حذف شود و تصویرش در ذهن باقی گذاشته شود، به نحوی که فقط قوه خیال بتواند آن را ضبط کرده و فاصله میان دو صحنه یا دو موقعیت را پر کنند، به عنوان مثال در سوره سبأ حضرت سلیمان در صدد است تخت بلقیس فرمانروای سرزمین سبأ را برای اظهار قدرت خویش، پیش از اسلام آوردن بلقیس حاضر کند، یکی از جنیان داوطلب می شود، در این میان، آن که بهره ای از علم کتاب دارد نیز به سلیمان می گوید: پیش از آنکه پلک به هم زنی تخت او را بدین جا می آورم.

در این حکایت درنگی می کنیم تا بپرسیم کدام فعل، و بلکه کدامین بیان می تواند، حاضر کردن تخت ملکه سبأ را از فاصله صدها فرسنگ، آن هم در یک چشم به هم زدن به تصویر بکشد. در واقع در این جا زمانی وجود نداشته تا بتوان آن را با فعل بیان کرد. اکنون فرض کنیم آیه به شکل ذیل می آمد: «قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک فسخر ذوالعلم قوته لإحضاره فحمله من سبأ ووضعه بسرعه بین یدی سیدنا سلیمان» کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی برایت می آورم. و آن صاحب دانش، نیروی خود را به خدمت گرفت پس [تخت بلقیس] را از سبأ حمل کرد و با شتاب پیش روی حضرت سلیمان قرار داد.

اگر آیه با این تفصیل می آمد، حقیقت سرعت فوق العاده ای که طی آن تخت بلقیس حاضر گردید، معلوم نمی شد و از معنی و مفهوم مورد نظر دور می ماند. از این رو، آیه به

گونه ای آمده است که با ساختار دقیق و عمیق خود بیانگر معنی و مفهومی می شود که در ظاهر حذف شده، اما واقعاً در ضمن آیه، مورد نظر است. خداوند می فرماید: «قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إليك طرفک» (نمل، ۴۰/۲۷)

کسی که دانشی از کتاب [الهی] نزد او بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود برهم زنی برایت می آورم.

و آن گاه که تخت را در برابر خویش مستقر یافت «... فلما راه مستقراً عنده». (نمل، ۴۰/۲۷)

آری پیش از آنکه گوینده ای سخنی برزبان آورد یا بیننده ای آن را ببیند تخت ملکه سبأ در برابر سلیمان قرار می گیرد.

گاهی قرآن داستانی را نقل می کند و در ضمن آن به حوادثی می پردازد که در سیاق کلی آن داستان، گذشته محسوب می شود و برای بیان این گذشته مرکب (تشکیل شده از گذشته ای که داستان نقل می کند و حوادثی که در دل زمان گذشته داستان نهاده شده است، به عبارت دیگر برای بیان گذشته در گذشته) واژه «کان» را به کار می برد، که نحوایان می گویند برای بیان ماضی استمراری مورد استفاده قرار می گیرد. در واقع «کان» دریچه ای مشرف برگزیده نزدیک، فراسوی مخاطب می گشاید، بی آن که رخداد های اصلی داستان از نظر او محو شود. این نکته در داستان حضرت موسی علیه السلام با عبد صالح (بنده نیکوکار) نمود پیدا می کند، آن جا که موسی خود را در برابر رفتارهای عجیب و رویدادهای پیاپی شگفت آمیزی می یابد که هیچ راز آنها را نمی داند.

«فانطلقا حتی اذا ركبنا فی السفینة خرقها قال اخرقتها لتفرق اهلها لقد جئت شیئاً امراً» (کهف، ۷۱/۱۸)

پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، [وی] آن را سوراخ کرد. [موسی] گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی.

«فانطلقا حتی اذا لقیا غلاماً فقتله قال اقتلت نفساً زکیة بغير نفس لقد جئت شیئاً نکراً» (کهف، ۷۴/۱۸)

پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. [بنده ما] او را کشت. [موسی به او] گفت: آیا شخص بی گناهی را بدون اینکه کسی را به قتل رسانیده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی

مرتکب شدی .

«فانطلقا حتی اذا أتیا أهل قرية استطعما أهلها فأبوا أن یضیفوهما فوجدا فیها جدراً یرید أن ینقض فاقامه قال لو شئت لنتخذت علیه أجراً» (کهف، ۷۷/۱۸)

پس رفتند تا به اهل قریه ای رسیدند. از مردم آنجا خوراکی خواستند، [ولی آنها] از مهمان نمودن آن دو خودداری ورزیدند. پس در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد، و [بنده ما] آن را استوار کرد. [موسی] گفت: اگر می خواستی [می توانستی] برای آن مزدی بگیری .

اینها همه اسرار و مسایل شگفتی است که موسی از آن حکیم جویا شد، ولی پرده برداشتن از این اسرار، فرو رفتن در گذشته را می طلبد؛ همان گذشته ای که «کان» با دلالت های ویژه خود، ما را به آن جا می برد: «أما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت أن اعیها وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصباً» (کهف، ۷۹/۱۸)

اما کشتی، از آن بینویانی بود که در دریا کار می کردند، خواستم آن را معیوب کنم [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هرکشتی [درستی] را به زور می گرفت .

«واما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا أن یرهقهما طغیاناً وکفراً» (کهف، ۸۰/۱۸) أما نوجوان، پدر و مادرش [هردو] مؤمن بودند، پس ترسیدم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد .

«فاردنا أن یبدلها ربهما خیراً منه زکاة و اقرب رحماً» (کهف، ۸۱/۱۸) پس خواستیم که پروردگارش آن دو را با پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد .

«واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحاً فاراد ربک أن یبلغا أشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک» (کهف، ۸۲/۱۸)

و اما دیوار، از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان [مردی] نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را - که رحمتی از جانب پروردگارت بود - بیرون آورند .

تکرار «کان» در ضمن هر جمله و هر آیه، آن هم از رهگذر موقعیت زمانی داستان، عنایت پیوسته به گذشته را الهام می بخشد. از همین قبیل است آن چیزی که می توان آن را آمیخته کردن رخدادها با زمان های مختلف نامید، آن جایی که زمان ها به هم گره می خورند و در موازات هم قرار می گیرند، گستردگی می یابند یا فشرده می شوند و همه اینها از پرتوی

به کار بردن آن صیغه فعلی صورت می پذیرد که زمان، درون آن جریان دارد. این از خواص صیغه «یفعل»، مجرد از عوامل است که چتر خود را بر روی زمان گشوده است که رویدادها را کند و طولانی کند. به عنوان مثال آن جا که می گویند:

«تشرق الشمس وتغرب كل يوم» خورشید هر روز طلوع و غروب می کند. یا آنجا که می گویند: «خالدٌ يُكرم الضيف» خالد مهمان را اکرام می کند. می بینیم که افعال بر زمان حال دلالت دارند، اما آن زمان حالی که مرتب تکرار می شود و تجدید حیات می یابد؛ امری که بیانگر تداوم و استمرار است.

منتقدان ادبی، وقتی از مسأله کندی و یا شتاب بخشیدن حرکت در زمان سخن می گویند، بدون هیچ توجیهی، کلی گویی می کنند، آنها اصلاً به نقش بسیار مهمی که صیغه فعل در آفرینش زمان ایفا می کند، توجه نکرده اند. صیغه «فعل» نیز می تواند آن گاه که متعدد شود و یا به طور متوالی بیاید، احساس سریع شدن آهنگ زمان را الهام بخش باشد. مثال این را می توان در قرآن کریم به وضوح یافت، آن جا که می فرماید:

«انه فکّر وقدر. فقتل كيف قدر. ثم قتل كيف قدر. ثم نظر. ثم عبس وبسر. ثم ادبر واستكبر. فقال إن هذا إلا سحرٌ يؤثر» (مدر، ۱۸/۷۴-۲۴)

آری، [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. کشته بادا. چگونه، او سنجید؟ [آری،] کشته بادا، چگونه [او] سنجید، آنگاه نظر انداخت. سپس روترش نمود و چهره درهم کشید. آنگاه پشت گردانید و تکبر ورزید و گفت: این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته اند نیست.

با این دلالت ویژه ای که در صیغه «فعل» کشف می کنیم، اینک در کنار اصحاب کهف می ایستیم، آن گاه که به غار پناه برده و در خواب عمیق فرو رفته اند، آن هم با آن تصویر پردازی قرآنی زیبایی که سراپا پویایی و تجسم است، چنان که خواننده احساس می کند صحنه را از نزدیک می بیند. اینها همه از پرتو افعال مضارع صورت می گیرد که به طور ویژه ای بر زمان حال دلالت دارند، ضمن اینکه با دلالت دیگر خود بیانگر سکون و استقرار هستند. خداوند می فرماید: «وترى الشمس إذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم في فجوة منه ... ونحسبهم ايقاظاً وهم رقود، ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال وكلبهم باسطاً ذراعيه بالوصيد». (كهف، ۱۷/۱۸، ۱۸)

و آفتاب را می بینی که چون برمی آید، از غارشان به سمت راست مایل است، و چون

فرو می شود از سمت چپ دامن برمی چیند، در حالی که آنان درجایی فراخ از آن [غار قرار گرفته] اند... و می پنداری که ایشان بیدارند، در حالی که خفته اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می گردانیم، و سگشان برآستانه [غار] دو دست خود را دراز کرده [بود].

هنگامی که در فعل های مضارع موجود در آیات مذکور درنگ می کنیم، یعنی فعل های «تری، تزاور، تقررهم، تحسبهم، ونقلبهم» درمی یابیم که افعالی فراگیرنده برزمان هستند و تکرار و استمرار را می رسانند، به طوری که مخاطب را با گذشته همراه می سازند و یا گذشته را با او همراه می کنند. از این گذشته صیغه ای که کلمه «تزاور» در قالب آن آمده است به گونه ای است که گویی می خواهد از مفهوم زمانی که از آن صحبت می کنیم سخن بگوید. به علاوه آمدن اسم فاعل «باسط ذراعیه» که نحویان آن را «فعل دایم» می نامند، خود بیانگر مفهوم زمانی مورد بحث است. بنابراین چنان که گفتیم فعل، همگام با آهنگ رخدادهاست، چه از جهت شتاب و چه از حیث کندی. می بینیم که همان صیغه، بی درنگ همراه با فرا رسیدن صحنه بعدی تغییر پیدا می کند، زیرا فضای این صحنه پذیرای صیغه های فعل بیانگر کندی و تردید نیست بلکه صحنه ای است که رخدادهایش توأم با پویایی و تحرك و جوشش است و صیغه های بعدی «فعل» نیز برای به تصویر کشیدن این تحرك و این تحولات پیاپی می آید.

پیشکش

«وكذلك بعثناهم لیتسألوا بینهم قال قائل من هم کم لبثتم قالوا لبثنا يوماً أو بعض یوم

قالوا ریکم اعلم بما لبثتم فابعثوا احدکم بورقکم» (کهف، ۱۸/۱۹)

و این چنین بیدارشان کردیم، تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده ای از آنان گفت: چقدر مانده اید؟ گفتند: روزی یا پاره ای از روز را مانده ایم. [سرانجام] گفتند: پروردگارتان به آنچه مانده اید دانتر است. اینک یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید.

در این جا فعل های گذشته، پی در پی و جوشان، از پی هم می آیند گویی هر حادثه ای در پی حادثه ای دیگر می زاید، به طوری که دیگر در چنین صحنه ای که سراسر تحرك، غافلگیری و جوش و خروش است، جایی برای توقف و گسستگی وجود ندارد. این صحنه پردازی درست مقابل صحنه پردازی است که بیشتر اصحاب کهف را در آن مشاهده می کردیم.

«تزاور الشمس عن كهفهم وتقررهم ذات الیمین و ذات الشمال»

از دیگر نمودهای حس آمیزی با استفاده از زمان، این است که می بینیم برخی رخدادهای در صحنه دیگری از ماجرای اصحاب کهف به زمان حال چسبیده اند و هم زمان، به آینده سوق داده می شود، در واقع «سین مستقبل» که در «سیقولون» بر سرفعل مضارع آمده است ما را در انتظار اطلاع از فضایی قرار می دهد که بیدار شدن اصحاب کهف و سپس مرگشان آن را خلق می کند و هم چنین این که سپس چگونه مردم درباره تعدادشان اختلاف نظر پیدا خواهند کرد.

«سیقولون ثلاثة رابعهم کلبهم ویقولون خمسة سادسهم کلبهم رجماً بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم» (کف، ۱۸/۲۲)

به زودی خواهند گفت: سه تن بودند [و] چهارمین آنها سگشان بود. و می گویند: پنج تن بودند [و] ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می اندازند. و [عده ای] می گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود.

پس «سین» به این صحنه بعدی از زمان و هاله ای از زیبایی می بخشد که در باروری آن و برخورداریش از زندگی و جان بخشیدن به رویدادهایش نمود پیدا می کند.

* مقاله حاضر برگرفته از ماهنامه «المنهل»، چاپ عربستان سعودی، ش ۵۱۵، ذیحجه ۱۴۱۴ق، ص ۴۸ تا ۵۳ است.

** دکتر بکری عبدالکریم از نویسندگان الجزایری است.